



685

عزیز نسین (برگردان : رضا [همراه؟]) : بابا نوئل توقیف شد





xalvat.com

در این شماره:

## داستانها

۵	در صفحه	رقسور و دختر دریا	بیت جیوزپ نومازی - ترجمه ژاله بیامی
۲۵	.	مخترک کبریت فروش	بیت هانس کریستین هاندرسن - ترجمه کارو
۴۰	.	مخترک تول توقیف شد	بیت عزیز نسین - ترجمه رضا
۴۵	.	گرسمس و جشن عروسی	بیت فیودور داستایفسکی - ترجمه عبدالله نعیمی
۵۶	.	جغرافیای طبیعی سال ششم	بیت غ داوود

## بخش دوم

۶۶	.	رایش سوم - ترور هینتر	بیت جان . و . ویلبرنت - ترجمه رضا عقیلی
۷۲	.	کتاب اقتصاد	ترجمه یزن فرخ
۸۱	.	تاریخ سینما در هزار تصویر	ترجمه کارو
۸۹	.	ماجرای توخاچفسکی	بیت ویکتور الکساندروف - ترجمه دکتر مهدی سمسار
۹۵	.	کاپوس ماشینیسیم	
۱۰۰	.	یوزف کسل	
۱۰۷	.	آسمان صاف	
۱۱۱	.	مب نوترونی	بیته ویلیام . ال . لارنس

۱۱۸	.	.	.	.	.	یادی از پل آلوار نویسنده ژرژ آدام
۱۲۴	.	.	.	.	.	برتولت برشت و سه شعرش ترجمه «سبقل»
۱۳۰	.	.	.	.	.	زابتده رود عقیم - شعر از صیبا مقداری
۱۳۲	.	.	.	.	.	برخیز - شعر از ضیاء قاری زاده
۱۳۳	.	.	.	.	.	آهوی زخمی - شعر از عبدالرحیم گمنام
۱۳۴	.	.	.	.	.	یادداشت‌های آلبر کامو
۱۴۱	.	.	.	.	.	سفر یک قهرزمینی
۱۴۲	.	.	.	.	.	جدول
۱۴۴	.	.	.	.	.	متان یا گاز طبیعی
۱۴۸	.	.	.	.	.	بزرگترین جنایت نویسنده هانری لوفور
۱۵۱	.	.	.	.	.	خورچین مسافری که ۵۰ میلیارد فرانک ارزش دارد معارفه بابرندگان جوایز ادبی گنکور و رونو در ۱۹۶۲ گریسمس در ایران
۱۷۴	.	.	.	.	.	فلسفه اخلاق ترجمه کاظم عمادی

## کیهان هفته

صاحب امتیاز: دکتر مصباح‌زاده

مدیر: عبدالرحمن فرامرزی

سر دبیر: دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی

تنظیم صفحات و نقاشیها: مرتضی ممیز

ناشر: سازمان چاپ و انتشارات کیهان

مدیر: حسن قریشی

تلفن: ۲۱۵۶۱ تا ۲۱۵۶۵

شورای نویسندگان: فرعی ۰۶

امور شهرستانها: ۹۴

جای اداره: خیابان فردوسی خیابان سوم اسفند - کوچه مباشرت کاشی ۱۱

یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۴۱

xalvat.com





شد

از: عزیز نسین  
ترجمه: رضا

[xalvat.com](http://xalvat.com)

خدا را شکر که پس از اقامتگاه مریم عدرا منزل بابانوئل در کشور ما کشف شد .

بابانوئل نهامسال و نه هیچ سال دیگر قدم به خانه ما نگذاشته است . مثلی است معروف که میگویند « اگر کوه حرکت نکند احمق که می کند » اگر او به خانه ما نیاید ما بخانه او میرویم .

از روی عکسی که در روی نمبر پستخانه مبارکه چاپ شده بود بعد از دو-سه ساعت جستوجو در آنالیا منزل بابانوئل را پیدا کردم . پس از معرفی و احوالپرسی بابانوئل گفت :

- خوب شد که اومدی . من همین الان باید برای توزیع هدایای بچه ها راه بیفتم .



همچنان که مشغول آماده کردن خود بود و کیسه خود را از هدایا می‌انباشت ادامه داد :

- من بچه‌ها رو خیلی دوس دارم . هر سال ، شب عید از راه‌بشت‌بوم به خونه فقرا میرم و برای بچه‌هاشون هدیه و عیدی می‌برم .  
گفتم :

- درسته ! اما این هدیه‌ها فقط نصیب بچه‌هائی میشه که خودشون به اندازه کافی دارن و بچه‌های فقیر و بی‌چیز هیچوقت چیزی گیرشون نمی‌آد .  
گفت :

- تقصیر من چیه ؟ شما دنیا و زندگی رو وارونه کردین ، همه چیز دنیای شما وارونه‌اس منم وقتی میون شما میام و قاضی شما میشم کارام وارونه میشه .  
- پس چرا گرم نمی‌کنین . تا اون جایی که ما میدونیم با بانوئل تا سرناقش ریش پنبه‌ای و بازهم از پنبه ابروهی برپشت و سیل‌های کنه‌کلفت داره .  
فریادزد :

- رای ، امان از دست شما پس بگو که هیچ چیزی نوب دنیا نمونده که شما دسش نندازین و مسخرش نکنین . منم رو به صورت آرنیس‌های فیلم‌های تاریخی ، به صورت مصحکه درآوردین ا همین‌طوره ؟  
وقت رفتن فرا رسیده بود گفت :  
- بالله چشات رو ببند ! راه بیفتیم .  
گفتم :

- اصولا بسته‌اس ! مگه اونهاییکه چشاشون همیشه بازه فرصت چش باز کردن و دیدن به‌ما میدن ؟  
دستم را گرفت و روی ابرها به پرواز درآمدیم و پس از لحظه‌ای برپشت بام آبروتمان بلندی فرود آمدیم .  
هروز به دودکش پشت‌بام ترسیده بودیم که سیاهی

xalvat.com

چند نفر پیدا شد . عده‌ای دورهم جمع شده و «طاق یا جفت» میکردند و این صداها بگوش میرسید :

- من جفت !

- من طاق !

- اگر جفت باشد چی میدی ؟

- يك مهمانی ، تو چی ؟

- منم همینطور !

بابانوئل آهسته زمزمه کرد :

- اینجا نمیتونیم بریم ، مامورین مبارزه با فحشاء

قبل از ما اینجا را محاصره کرده ، این خونه فاحشه‌خانه

است و حالاست که بداخل حمله کنن این سیاهی‌هام مامورین

دارن با هم شرط می‌بندن که شکارهاشون جفتند یا طاق !

من فریاد زدم

- جفت !

بابانوئل دريك آن دست مرا گرفت و به آسمان

بلند شد و گفت :

- خفه شو ! مگه میخوای منو تو دردسر بندازی !

درسته مگه پارسال شب عید نبود که یقه بابانوئل

بیچاره‌ها را توی یکی از این نوع خونه‌ها گرفته بودن .

روی بام يك آپارتمان دیگر نشستیم . بابانوئل با

عصبانیت قرقر کرد :

- لعنت بر شیطان خرومزاده !

- مگه چیه ؟

- نگاه کن مگه مامورین شعبه ۳ اداره آگاهی را

نمی‌بینی دارن از راه پشت‌بام پائین میرن تا قماربازهایی را

که در داخل خونه مشغول بازی هستن توقیف کنن

تا خواستیم از دودکش آپارتمان سوم پائین بریم از

داخل فریاد بلندی بگوش رسید !

- پلیس ، پلیس !





پرسیدم :

- چه خبر شده ؟

- گفت :

- یکنفر زن و خواهر زنشو قیمه قیمه کرده ، حلال مشغول سلاخی پدرزنشه !

دوباداشتیم دویای دیگه هم قرض کردیم و با همه قدرتمون خودمون را به آپارتمان پهلوی رسوندیم . بابانوئل گفت :

- من نمیفهمم مگه تو این شهر نفرین شده مثل این که همه چیز عوض شده

- دیگه چی شده ؟

- میخوای چی بشه ... مگه کوری نمی بینی پلیسها یک کارگاه هروئین سازی را کشف کردن .

کیسه هدایا روی کول بابانوئل باقی مانده بود وما محلی برای دادن هدیه پیدا نمیکردیم یکنفر با عجله از دودکش منزلی که ما تلزه به پشت بامش نشسته بودیم ، بالای آمد .

آهسته پرسیدم :

- این دیگه چیه ؟

بابانوئل بیخ گوشم بیج کرد :

- ساکت ! زنکه شوهرش سررسیده و فاسقش داره

از راه دودکش فرار میکنه .

هرچه بادا باد تصمیم گرفتیم که ایندفعه هرطوری هست بداخل اولین خانه سرازیر بشویم . بابانوئل گفت :

- نه امشب بخت از ما برگشته و قسمت نیست که

بتونیم کاری بکنیم . اینجاها هم دزدا زودتر از ما دست بکار زدن ! زود راه بیفت والا اگه ما را پهینن لباسامون ازتمون درمیان !

بابانوئل عصبانی شده بود . از پشت بام بداخل خیابان

xalvat.com

آمده بودیم . او با حدت و شدت پشت سرهم حرف میزد .  
 - این چه وضعیه ، این چه فضاحتیه ، رفت و آمد  
 از پشت بام و دودکش ها از درهای معمولی منزلهای بیشتری -  
 امنیت نیست ؟ پس این دموکراسی کجاست ؟ آزادی  
 چه شد ؟

بابانوئل رفته رفته عصبانی تر میشد و بدون اینکه  
 متوجه باشد صدایش بیشتر از اندازه بلند شده بود :  
 - اصلاح قانون اساسی - امنیت قضائی - مجلس و  
 انتخابات و دانشگاه مستقل غذای فراوان ، هوای سالم  
 شیر و روغن خالص ... پارکهای عمومی برای کودکان ...  
 بر اثر فریادهای بابانوئل اطراف ما را جمعیت انبوهی  
 فرا گرفته بود

در اینوقت دو نفر دوبازوی بابانوئل را گرفتند و  
 یکی از آنها پرسید :

- عضو کدام حزبی ؟

- عضو هیچ حزبی نیستم اصلا حزب و مزب  
 سرم نمیشه !

- هوم ... فهمیدیم ، لطفا همراه ما بیاین !

بابا نوئل آهسته توی گوشم بچ بچ کرد :

- تو این کیسه را بگیر و عیدی ها را بخش کن ، دیگه

مراجعت من باگرام الکاتبینه ... !



